



بررسی دارو توسط فرهنگستان علوم پزشکی در مصاحبه با دکتر ابوالحسن بهتاش

مقدمه

فرهنگستان علوم پزشکی پیرامون مستندسازی نظام دارویی کشور و واردات دارو از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۹۰، دو طرح تحقیقی را مورد بررسی قرار خواهد داد. در این رابطه با تعدادی از دست‌اندرکاران و کارشناسان این حوزه مصاحبه‌هایی را انجام داده‌اند که قرار است بعداً به صورت کتابی از طرف فرهنگستان علوم پزشکی منتشر شود.

آقای دکتر ابوالحسن بهتاش که از قدیمی‌های عرصه دارو بوده و در این رابطه نظرات قابل توجهی دارند، از جمله افرادی هستند که در این تحقیق نقطه‌نظراتشان را عرضه داشته‌اند. در این قسمت از مجموعه مصاحبه‌های فرهنگستان، مصاحبه آقای دکتر بهتاش را با هم مرور می‌کنیم.

معرفی و سپس توضیحاتی را به صورت خلاصه از فعالیت‌های صندوق تأمین اجتماعی بفرمایید. من دکتر ابوالحسن بهتاش هستم، فارغ‌التحصیل سال تحصیلی ۳۷ - ۱۳۳۶ از دانشکده داروسازی

← جناب آقای دکتر بهتاش، پرسش‌های ما از شما مربوط به دو موضوع کلی است یکی سازمان تأمین اجتماعی و دیگری انجمن داروسازان ایران. بنابراین، لطفاً ابتدا به اختصار خودتان را

تاریخچه‌ها در آن جا هست از جمله تاریخچه تشکیل سمت معاونت دارویی در وزارت بهداشتی که اگر حمل بر خودستایی نکنید باید بگوییم که بنده ۸۵ درصد در تشکیل سمت معاونت دارویی در وزارت بهداشتی مؤثر بودم.

اما از آن ابتدای تأمین اجتماعی که اشاره فرمودید، در آن زمانی که من در این سازمان استخدام شدم، سازمان بیمه‌های اجتماعی بود که هم امر درمان بیمه‌شدگان و هم امر درمان بیمه‌های کارگری را برعهده داشت. یک کوتاهی عجیبی در حق بنده و شمای دواساز همان زمان کردند و آن این بود که ما به عنوان پزشک دومی و با حقوق ماهی ۹۰۰ تومان در سازمان بیمه‌های اجتماعی استخدام می‌شدیم، در حالی که پزشک با رتبه پزشک یکمی و حقوق ماهیانه ۱۲۰۰ تومان که آن زمان مبلغ قابل توجهی بود، خوب ما به ناچار پذیرفتیم و استخدام شدیم. بنده را به عنوان رئیس داروخانه درمانگاه شماره ۸ که مستقر در کارخانه دخانیات تهران بود، فرستادند. رفتم و شروع به کار در داروخانه کردم بعد از یک هفته یک نامه‌ای از مدیرکل بهداشتی سازمان به نام من آمد که آقای فلان مقتضی است هرچه سریع‌تر اصل دیپلم دکترای داروسازی و اصل پروانه دایم داروسازی خود را برای تحویل به صندوق حسابداری بیمه‌های اجتماعی تحویل بدهید تا مثلاً ماهیانه مبلغ ۳۰۰ تومان برای شما به عنوان ابواب جمعی داروخانه تعلق بگیرد. از آن موقع سر من درد می‌کرد برای خیلی از مسایل، پاسخ آن آقا را دادم که آقای مدیرکل ارزش دیپلم دکترا و دیپلم پروانه من خیلی زیادتر از آن است که برای دریافت ماهی ۳۰۰ تومان به گاو صندوق حسابداری سپرده شود.

دانشگاه تهران که با استخدام در سازمان بیمه‌های اجتماعی در اواخر سال ۱۳۳۸ فعالیت شغلی‌ام را شروع کردم.

چون سؤال‌های شما بسیار گسترده و شامل دوره زمانی طولانی است واقعاً پاسخ‌هایی کامل را هم می‌خواهد که مثنوی ۷۰ من کاغذ می‌شود چون شما یک سابقه شاید بیش از ۵۰ ساله را از من می‌خواهید. اگر من بخواهم از ب بسم... شروع بکنم وقت زیادی را از شما می‌گیرد.

من همیشه می‌گویم، اگر خداوند به من یک عنایتی در زمینه مسایل مادی نکرده ولی عنایتی به من فرموده است که خیلی از مسایل حتی گذشته‌های دور را به خاطر می‌آورم. در سن ۸۰ سالگی خیلی از خاطرات و تاریخچه‌ها و تمام مسایلی که باید به آن‌ها پرداخت و شما اشاره فرمودید را در مغز و سینه خودم دارم و جهت استحضار شما و همکاران عرض می‌کنم. من چون یک وقتی تصمیم گرفتم که از داروسازی کاملاً خودم را جدا بکنم و کردم، آن چه که از مسایل ۵۰ سال پیش و حتی بیش از آن و مکاتبات، ملاقات‌ها، بگومگوها، نامه‌ها و غیره داشتم، همه را در سه کلاسور جمع‌آوری کردم و تحویل هیات مدیره انجمن داروسازان ایران دادم با تمام تاریخچه‌هایی که در تمام زمینه‌های مختلف داشتم یعنی الان اگر چیزی را از من کتبا بخواهید، شخصاً ندارم و حواله می‌دهم به همان سه کلاسور، اگر از بین نبرده باشند.

← آقای دکتر، این زحمتی که شما کشیدید چه سالی بود؟

در سال ۸۹ این‌ها را تحویل دادم ولی حقایق مربوط به بیش از ۵۰ سال پیش بود. خیلی

بنابراین، من نه این‌ها را می‌سپارم و نه ۳۰۰ تومان را می‌خواهم. همکارانم به من گفتند حکم اخراج خودت را امضا کردی. گفتم ای کاش این کار را کرده بودند و من الان مستخدم اداره فلان نمی‌شدم و برای خودم مثل خیلی از حضرات دیگر کارخانه‌دار بودم و خیلی از مسایل دیگر اما این کار را نتوانستند بکنند و نکردند و من هیچ مدرکی هم ندادم تا آخری هم که از آن‌جا آدم بیرون مدرک من پیش تأمین اجتماعی نبود پول هم گرفتیم اما آمدیم چه کردیم. آمدیم با ۷، ۸ نفر از همکاران که تازه استخدام شده بودند در سازمان گروهی را تشکیل دادیم به نام گروه داروسازان سازمان بیمه‌های اجتماعی وابسته به سندیکای داروسازان ایران، هنوز جامعه و انجمن نشده بود. شروع کردیم به مکاتبات متعدد با این‌ور و آن‌ور اما چون تعداد افراد گروه ما کم بود، نتیجه‌ای نگرفتیم اما رفتیم در جلد و نخ پزشکان سازمان تأمین اجتماعی، یعنی دواساز همیشه این قدرت را از هر نظر داشت. رفتیم و با آن‌ها هماهنگ کردیم، کانون پزشکی سازمان بیمه‌های اجتماعی را تشکیل دادیم با یک هیات مدیره ۱۱ نفره (۸ پزشک، ۲ داروساز و یک دندان‌پزشک) که همیشه اوقات یکی از این دو نماینده دواسازش بنده بودم با دکتر فخرایی، دکتر نصیری و هر کدام که بودند یکی یکی و مهربانی خدایا بامر. در هر صورت با کارهایی که با پزشکان کردیم توانستیم تبعیض را از بین ببریم یعنی گروه پزشک یکمی را گرفتیم، اختلاف حقوقی را از میان بردیم و مسایل اداری را هم حل کردیم چون داروساز تا آن موقع فقط در داروخانه یک کارشناس بود اما بعد رئیس اداره، رئیس درمانگاه، رئیس بیمارستان و مدیرعامل شدیم و آخر الامر معاون دارویی

وزارتخانه هم شدیم. این‌ها را ما گرفتیم و درست شد و برای حفظ این دستاوردهای خودمان مرتب مبارزه می‌کردیم. در یکی از جلسه‌ها که آمدند آن را بر هم بزنند، وزیر آمد داشت سخنرانی می‌کرد خدا بیامرز من و مهربانی کنار همدیگر ایستادیم و میکروفن را از دست وزیر گرفتیم و شروع کردیم به بگومگویی پیرامون مسایل داروسازی و نگذاشتیم که این مساله پیش بیاید. در عین حال یک دفعه دیدیم که یک آقای دندان‌پزشک مربوط به سازمان امنیت و اطلاعاتی آن زمان دکتر نیلی‌آرام را کردند مدیر بهداری سازمان. حالا سازمانی که افراد گردن کلفت پزشکی نظیر رزم‌آراها و امثالهم که پزشکان سازمان بودند و سرشان زیر بار حرف این دندان‌پزشک جوان که تازه آوردند نمی‌رفت، شروع کردند به مخالفت. ما دواسازها هم به دنبال همان مسایلی که داشتیم به این دلیل که یکی از بستگان آرام داروخانه غیرمجاز داشت و مدیر مسؤول نداشت. وزارت بهداری در شمال آن‌جا را گرفته بود و اصلاً با دواسازها و مخصوصاً با بنده یک ضدیت عجیبی داشت. به هر حال آن قدر مخالفت شد که وقتی این آقای دندان‌پزشک مدیر را عوض کردند و می‌خواست از مدیریتش برود بیرون یک جمله گفت که «من از این‌جا می‌روم بیرون ولی این‌جا را خراب می‌کنم» و این کار را هم کرد. چه کرد؟ آمد رفت با این که وابستگی سیاسی داشت و عیالش هم منشی مخصوص ویلیام هلمز سفیر کبیر آمریکا در ایران بود و از نظر امنیتی . . . و تمام این مسایل را آن‌ها برایش درست می‌کردند. این آقای آرام رفت درمان کارگری را با درمان کارمندی در هم ادغام کرد و سازمان تأمین خدمات درمانی قبل از انقلاب

درمان مملکت را می‌زند دیگر آمدند باز از نظر سیاسی و مسایل دیگر این دو را در هم ادغام کردند. وزارت رفاه اجتماعی سابق و وزارت بهداشتی سابق را در هم ادغام کردند و وزارت بهداشتی و بهزیستی را به‌وجود آوردند و چون این‌ها قوی‌تر بودند این آقا شد وزیر بهداشتی و بهزیستی و دکتر آرام هم باز شد معاون درمانش. آن وزیر و داروسته‌اش هم رفتند دنبال کار و زندگی خودشان.

← این موضوع مربوط به چه سالی بود؟

اگر درست یادم باشد می‌توانم بگویم مربوط به سال ۱۳۵۳ یا ۵۴ یعنی قبل از پیروزی انقلاب بود. همان دور آخری که دکتر شیخ‌الاسلام وزیر بودند. به هر حال وقتی که دیدند یک لقمه خیلی بزرگ‌تری را گرفته‌اند، هم درمان‌کاری را دارند هم درمان کارمندی را دارند و هم تمام بهداشت یا درمان مملکت را دارند این‌ها آمدند خودشان را ستاد کردند آمدند به‌داری‌های استان‌ها و مناطق را تشکیل دادند از جمله به‌داری استان تهران و غیره که اولین حکمی که در این ارتباط صادر کردند ما در یک کمیسیونی در تبریز بودیم حکم این آقایی که معاون هم شد و بعد فوت شد که اسمش یادم نمی‌آید، اولین حکم را به نام ایشان برای آذربایجان صادر کردند و برای تهران هم یک آقای دکتر دیگری بود که تشکیل شد، خوب حالا دوباره در ستاد نمی‌خواهند ما را نگه دارند و مجدداً مأمور خدمت در به‌داری استان تهران شدم اما بلافاصله یک مأموریتی به من دادند از به‌داری استان تهران به خود وزارت بهداشتی و بهزیستی که تازه تشکیل شده بود. بنده رفتم آن‌جا. آن‌جا شروع کردند به آن پروژه‌بازی‌ها و امثالهم، تشکیلاتی داشتند که وزرا جمع می‌شدند در دربار

را به‌وجود آورد و خودش هم شد مدیرعاملش. در نتیجه من و امثال ما که کادر درمانی بیمه‌های اجتماعی بودیم همه را مأمور خدمت در سازمانی که تازه تأسیس شده بود، کردند از جمله مأمور خدمت در جاهای مختلف و چه کارهایی که نکرد، منتها وقتی یک لقمه بزرگی را به گلو گرفته بود و نمی‌توانست هضمش کند یک دفتری را به‌وجود آورد به نام دفتر بررسی و نظارت درمان در سازمان تأمین خدمات درمانی که ۵ عضو داشت، سه تا پزشک، یک داروساز و یک دندان‌پزشک که از بدروزگار بنده عضو داروساز این دفتر بودم. بررسی تمام تخلفات، انحرافات، قطع همکاری‌ها، وصل همکاری‌ها و تمام مسایل به‌وسیله این دفتر با عواملی که در سراسر کشور داشت انجام می‌شد. ما (من دواساز) مثل یک دادگاه حکم صادر می‌کردیم. ولی یواش یواش این آقای دندان‌پزشک از یک طرف و از طرف دیگر آقای شیخ‌الاسلام‌زاده که خدایش بیامرزد که با توجه به این که فرح دیبا پشتیبان این آقا بود آمدند و برای این ساز وزارت کوک کردند و وزارت رفاه اجتماعی قبل از انقلاب را به‌وجود آوردند که آقای شیخ هم شد وزیرش و دکتر آرام هم شد معاونش در عین حال که وزیر عین موم در دست آرام بود. آرام مرد عجیبی بود و در عین حال بسیار کاردان بود حالا وابستگی طاغوتی و این‌ها که داشت به خودش مربوط است. خوب این‌ها شروع کردند به کار و ما را مأمور خدمت کردند در وزارت رفاه. آن‌جا که رفتم دیدم باز مثل این که آن چیزی که می‌خواهند برایشان مهیا نیست کسی قبول ندارد در مقابل وزارت بهداشتی که وجود دارد، وزارت رفاهی هم باشد آنان امر درمان‌کاری و کارمندی را به عهده دارند و آن دیگری هم که برای خودش ساز

و چه کارهایی می‌کردند! من را به عنوان مسؤؤل پروژه کنترل مصرف دارویی مملکت گذاشتند. شروع به کار کردم و من به تمام استان‌ها و مناطق رفت و آمد داشتم و انجام وظیفه می‌کردم؛ ضمن این که تمام استخدامی ما سازمان بیمه‌های اجتماعی بود و این‌ها همه مأمور در مأمور. بعد در این بین مساله سال ۵۷ و انقلاب پیش آمد.

← آقای دکتر، لطفاً در مورد تاریخچه خود بیمه‌های اجتماعی بفرمایید آیا حضور ذهن دارید که سازمان بیمه‌های اجتماعی چه زمانی تشکیل شد و مأموریتی که برایش پیش‌بینی شد چه بود؟ خود بیمه‌های اجتماعی؟

← بله.

بیمه‌های اجتماعی اصلی در سال ۱۳۳۲ به‌وجود آمد. یعنی در آن سالی که سازمان امنیت و این حرف‌ها را به‌وجود آوردند.

← دکتر نیلفروشان - با همین عنوان بود از اول؟

به نام سازمان بیمه‌های اجتماعی بود. با همین عنوان بود تا وقتی که گفتیم امر درمانش را جدا کردند. امر درمان را که جدا کردند دقیقاً در همان سال دکتر آرام که حالا معاون شده بود، سازمان بیمه‌های اجتماعی را تبدیل به سازمان تأمین اجتماعی کرد. یعنی دقیقاً فقط مساله بیمه شدن این‌ها. امر درمانش که رفته بود در وزارت بهداشت و آن تشکیلات و تقریباً سازمان درمان بیمه‌های اجتماعی را منحل کرده بودند و سازمان تأمین اجتماعی از آن سال شروع به کار کرد. من وقتی که در شهریور ۵۷ که مهندس شریف‌امامی به عنوان نخست‌وزیر و دکتر مژده‌ی به‌عنوان وزیر بهداشتی کارشان را شروع کردند در اثر مخالفتی که آرام با من داشت من را به یک

مأموریت بسیار خطرناکی فرستاد به قروه کردستان و من رفتم و گفتم:

گر نگاه‌دار من آن است که من می‌دانم

شیشه را در بغل سنگ نگاه می‌دارد

هنوز شرایط به هم ریختگی ناشی از انقلاب و جنگ رخ نداده بود اما شرایطی بود که اگر یک آدمی مثل من می‌رفت آن‌جا معلوم نبود زنده برگردد و آرام هم دقیقاً به همین دلیل من را فرستاد که به ظاهر به من احترام گذاشته باشد که از بین دیگران من را به عنوان بازرس رسیدگی به امور درمان دارویی کردستان به‌خصوص شهرستان قروه برگزیده است. موضوع هم مربوط به یک دعوی بود که آن موقع در شهرستان قروه رخ داده بود. من رفتم با استناداری آن‌جا آشنایی پیدا کردم و عواملی را با من فرستادند رفتیم وظیفه را انجام دادیم و چون بچه مسلمان‌ها حششون بود، من آن‌جا به‌درستی حق را گفتم و دو تا درمانگاه دو تا داروخانه کلیمی و یک داروخانه بهایی تعطیل شدند که حق بود اما این موجب شد که بخواهند خیلی شدیدتر با من رفتار بکنند، من هم با عوامل و دوستانی که در وزارت بهداشتی داشتم دو ماه مرخصی استحقاقی گرفتم و از ایران خارج شدم که جلوی دید این آقا نباشم. رفتم و در برگشتن در لابی هتلی در لندن نشسته بودم که گفتند آقا تمام شد حضرات را گرفتند و شیخ و آرام در زندان هستند و من فوری برگشتم. وزیر بهداشتی یک نامه‌ای نوشته بود که هر چه پیشنهاد دارید، این پیشنهادات را برای اجرا در وزارت بهداشتی بدهید. من بلافاصله یک پیشنهاد دادم که اصل حکم این پیشنهاد الان در تشکیلات وزارت بهداشتی هست و در تاریخچه‌ای هم که من تحویل انجمن داروسازان ایران دادم هست.

این مسایل مال فاصله زمانی بین شه‌ریور و بهمن ۵۷ بود یعنی هنوز قبل از انقلاب.

نوشتیم آقای وزیر من دو پیشنهاد دارد. اولین پیشنهاد این است که گروه‌بندی A، B، C، D دارویی که درست کرده بودند و در دسرهای عجیبی برای داروخانه‌ها و بیمه‌شدگان به وجود آورده بودند که گروه‌های A و B را پولشان را به شما می‌دهیم اما C و D را پولش را ما نمی‌دهیم و این موضوع باعث شد که یک نسخه که به داروخانه‌ها می‌رفت نیم ساعت باید ور می‌رفتند که کدام یک از این‌ها A است و کدام B و در دسرهایی داشت و بیمه شده هم از این داروخانه به آن داروخانه سرگردان بود را منتفی کنید. ← آقای دکتر، یک سؤالی این‌جا مطرح است، روح این اقدام را از جهت تأثیری که در سیستم درمانی، پیشگیری از داروهای زاید و سوء استفاده‌های شرکت‌های فلان شما معتقدید درست بود ولی شیوه اجرا مشکل داشت که این همه معضلات آفرید یا این که از پایه درست نبود؟ نه از بیخ من باهش مخالفت می‌کردم و درست هم نبود برای این که داروهای ایران را به ۴ قسمت کرده بودند A و B یک سری داروها و C و D یک سری داروهای لوکس و فانتزی و بدون استفاده. پول مملکت در این داروها بود این را نمی‌توانستند از بین ببرند. من پیشنهاد اولم این بود که این را حذف کنید به جای این فارماکوپه ملی را تشکیل دهیم که اقداماتش را هم انجام دادم که برود در فهرست دارویی که به عنوان فارماکوپه ملی بدهد. چون مثلاً گروه D امروز غیرقابل استفاده بود شب می‌رفتند پول می‌دادند این شد گروه C. یک افتضاح عجیبی بود. من کلاً مخالف بودم چون اصلاً کار

صحیحی هم نبود.

بعد گفتم پیشنهاد دوم هم این است که تمام امور دارویی مملکت را در یک معاونت دارویی جمع کنید و معاونت به وجود بیاورید، مسؤولیت دارویی را به دکتر داروساز بسپارید و از ش مسؤولیت بخواهید. درمان را هم بگذارید پزشکان برون دنبال کار خودشان. این دو تا پیشنهاد را دقیقاً دکتر مژده‌ی بسیار بسیار خوب پذیرفت. او وزیر طاغوتی بود اما این دو پیشنهاد را خیلی خوب پذیرفت.

اولی (D، C، B، A) را دستور داد منحل کنند و همه چیز به روال سابق انجام شود و بروید دنبال تشکیل فارماکوپه ملی. اما بحث دوم، معاونت را تشکیل داد و به اولین کسی که پیشنهاد داد و خواست این معاونت را بپذیرد دکتر ایرج لاله‌زاری رئیس دانشکده داروسازی و رئیس هیات مدیره جامعه داروسازان ایران بود که رفیق دکتر مژده‌ی و همکار ایشان در کارهای دانشگاهی و سایر موارد با همکاری داشتند بود. دکتر لاله‌زاری نپذیرفت و به دکتر مژده‌ی گفته بود داریم می‌رویم به طرف انقلاب اسلامی، اگر من کلیمی را معاون خودت کنی برایت در دسر ایجاد می‌شود.

← عنوان این معاونت چه بود؟

معاون امور دارویی وزارت بهداشتی که پیش از آن اصلاً نداشتیم و امور دارویی مملکت در معاونت درمان بود. به عنوان معاون دارویی و مسؤولیت دارویی اصلاً تا آن تاریخ پستی نداشتیم. همه کارهای دارویی را پزشکان و آن تشکیلات پزشکان انجام می‌دادند که اگر خوب کار می‌کردند به آن‌ها ترفیع می‌دادند اما اگر بدکار می‌کردند می‌گفتند دواسازها کار را خراب کردند. به هر حال، دکتر لاله‌زاری به

دکتر مژده‌ی گفته بود که آقا چرا به خود فلانی پیشنهاد نمی‌دهید که هم پیشنهاد داده و هم سابقه‌اش را دارد؟ شب ساعت ۹ دکتر لاله‌زاری جلسه هیات مدیره جامعه را تشکیل داده بود که به هیات مدیره بگوید که فلانی دو پیشنهاد داده و هر دو را وزیر پذیرفته است و . . . کسی هم که شاهد و ناظر تلفن ساعت ۹ دکتر لاله‌زاری به خانه من بود یک دکتري بود که ترک بود که فکر می‌کنم زنده باشند اما اسمش را به یاد ندارم که او صبح به من گفت که من دیدم دکتر لاله‌زاری داره با شما صحبت می‌کند که فردا صبح دکتر مژده‌ی تو را خواهد خواست. آن موقع اتاقم طبقه پنجم محل فعلی معاونت دارویی بود. تلفن زنگ زد و دفتر وزیر بنده را احضار کرد. من رفتم پیش وزیر و گفتم شنیدم محبت فرمودید من یک دواسازم اما بهتان گفتم قبول کردید ممنونم گفت خوب من به دکتر لاله‌زاری پیشنهاد دادم نپذیرفته بفرما خودت و این معاونت. گفتم ببخشید من سال‌های بازنشستگی‌ام است و اگر هم پیشنهاد دادم به عنوان یک دواساز پیشنهاد دادم حالا او یک کلیمی بوده نپذیرفته من هم بچه مسلمانم الان داریم می‌رویم به طرف انقلاب و من خودم را درگیر نمی‌کنم. حالا هرکاری می‌خواهید با پیشنهادم بکنید. یک جمله‌ای را با آن زبان خودش به من گفت که پس عجب دواسازهایی هستید که خودتان پیشنهاد می‌دهید ولی خودتان شجاعت و شهامت پیگیری‌اش را ندارید گفتم بله نداریم. بعد هم معاونت را داد به شخصی به نام دکتر نادری که او هم هیچ کاری نکرد، حکم سمت معاونت را به او داد ولی هیچ کاری نکرد تا آمدیم به پیروزی انقلاب. حالا یک‌بار معاونت دارویی دور سر من گشته بود.

بار دوم چی بود؟ زمانی بود که دکتر رزم‌آرا شد وزیر بهداشتی بختیار یک ماه قبل از پیروزی انقلاب. دکتر رزم‌آرا با ما دواسازها بسیار بسیار رابطه خوبی داشت و (نگویید ضد انقلابم) من دکتر رزم‌آرا را یکی از وزرای بسیار بسیار دلسوز برای امر درمان و بسیار شایسته و شجاع می‌دانستم. اولین کاری که دکتر رزم‌آرا کرد این بود که من را خواست که بروم در مطبش و گفت من صبح می‌روم به عنوان وزیر در وزارت بهداشتی اولین کاری که باید بکنم این است که باید معاونت‌های وزارتخانه را تعیین کنم. بد دهن هم بود و فحش می‌داد و می‌گفت توی پدرسوخته معاون دارویی، توی پدرسوخته معاون درمان و غیره. گفتم آقا قبل از شما به من این را گفتند و من الان برای این زمان که به‌خصوص می‌دانم، خودم را درگیر مسایل نمی‌کنم. تو رزم‌آرای یا می‌گیرندت یا تبعیدت می‌کنند یا هرچی ولی اگر من را بگیرند کله‌ام کنده است با من کاری نداشته باشید و نپذیرفتم. تنها یک دندان‌پزشک پذیرفت که بهداشتی استان باشد که او را هم گرفتند و دو سه ماه زندان بود و غیره، تا این که انقلاب شد، دومین بار معاونت دارویی باز از روی سر من پرید (این را حمل بر خودستایی نکنید). آمدیم و انقلاب الحمدال . . پیروز شد وزیر بهداشتی شد دکتر سامی، معاون درمانی‌اش شد دکتر محسن علایی (که اتفاقاً پیروز برادرش فوت شده بود و من در مجلس ختم رفتم و بعد از سال‌ها دیدمش) با این معاون درمان ما قبلاً خدمت نظام‌مان را دو سال در یک اتاق در کرمانشاه با هم سپری کرده بودیم. وقتی او معاون درمان شد، اولین کاری که کرد معرفی من به عنوان معاون دارویی به وزیر بود. چون من را کاملاً می‌شناخت و دوبار پیشنهاد قبل

نشسته بودم دیدم سر و صدای... اکبر خمینی رهبر در وزارت بهداشتی می‌آید. دکتر علایی به من زنگ زد که نمایندگان کارگران بیمه کل آمدند دکتر سامی را از پنجره اتاقش پرت کنند در خیابان که چرا کار انقلابی برای ما انجام ندادی. دکتر علایی گفت که به سامی گفتند که این کار فقط مربوط به دکتر بهتاش است که دفترش را الان تشکیل دادید و همه این نمایندگان را هم می‌شناسد و آن‌ها هم او را می‌شناسند من الان این‌ها را می‌فرستم سراغ او. زنگ زد که الان نماینده کارگران دارند می‌آیند سراغ خودت می‌دانی و خودت.

ما دیدیم... اکبر از پله‌ها شروع شد و آمدند در اتاق بزرگ من. اولی آمد نگاه کرد که من را می‌شناسد و من هم او را و بعد سلام‌علیکم و احوال‌پرسی و دومی و سومی که گفتم بفرمایید بنشینید چند تا صندلی برایشان آماده کرده بودم بلافاصله چای و پذیرایی، خوب حالا فرمایشتان چیست؟ اولی گفت این و دومی گفت آن و همین‌طور به ترتیب و من هم یادداشت کردم و گفتم الان می‌دانید که هیچ کاری به درستی پیش نمی‌رود چون هنوز هیچ وزارتخانه‌ای تشکیل نشده است و برای همین همه پیشنهادات را به شورای انقلاب می‌برند. من هم تمام خواسته‌های شما را که بعضی‌هایش هم درست بود و خودم هم تأیید می‌کردم را یادداشت کردم که پیشنهاد می‌دهم به دکتر سامی و همین کار را کردم و ایشان هم فرستاد به شورای انقلاب، شورای انقلاب هم خیلی‌هایش را تصویب و ابلاغ کرد. موارد زیادی مانند این که دختر تا چه سنی با پدر و مادر باشد، پسر تا چه سنی باشد، بازماندگان چه بشوند و جنبه قانونی تمام این‌ها را مشخص و

را هم می‌دانست. در این‌جا حالا یا اصطلاح دست بالای دست بسیار است یا تشکیلات به‌وجود می‌آید تا آقای دکتر سامی خواست تصمیم بگیرد حکم معاونت دارویی را صادر کند دستی بالای دست من پیدا شد و آن دست که بود؟ آقای دکتر ابراهیم یزدی که وزیر امور خارجه شده بود و برادرش دکتر کاظم یزدی در وزارت بهداشتی مدیرکل امور دارویی بود. دکتر ابراهیم یزدی و دکتر سامی نهایتاً برادر دکتر یزدی را به عنوان معاون دارویی انتخاب کردند. دکتر علایی به من گفت معذرت می‌خواهم که نشد. بعد در این‌جا یک کار اصلی انجام شد و آن این بود که وقتی که سازمان بیمه‌های اجتماعی را خراب کرده بودند و تبدیل به سازمان تأمین اجتماعی شد و امر درمانش را به عنوان درمان بیمه منحل کردند. من از بهداشتی استان تهران مأموریت پیدا کردم در وزارت بهداشتی و بلافاصله دکتر علایی به من یک حکم داد به عنوان مدیر اداره کل امور بیمه‌های درمانی وزارت بهداشتی که با این حکم امر درمان سازمان بیمه‌های درمانی را در وزارت بهداشتی زنده کرد. بنده به عنوان مدیر اداره کل امور بیمه‌های درمانی در وزارت بهداشتی همکاری‌ام را ادامه دادم. البته، کار سنگینی هم بود برای این که تمام امور درمان بیمه‌ای در شش ماه کوران قبل و بعد از پیروزی انقلاب همه روی هم خوابیده بود روی میز معاونت درمان که دکتر علایی مسئولیت آن را برعهده گرفته بود. خوب به من گفت که این‌ها را باید خلاصه کنی. یک سال و نیم طول کشید تا وقتی تمام این پرونده‌ها را تک‌تک درمان بیمه‌ای را از هم جدا، بیمه‌ها را تمام مسایل‌شان را به دادگاه انقلاب و اداره بهداشتی بنویسیم و باز هم حرف تو حرف که پیش می‌آید یک روز در اتاق

به تصویب رسید.

← آقای دکتر، قبل از ادامه این بحث آن بخش قبل از انقلاب را لطف بفرمایید توضیح بدهید که اصلاً جایگاه دارو چه از نظر فرمولری و فارماکوپه خاص سازمان بیمه‌های اجتماعی، چه از نظر بحث قیمت، میزان پذیرش هزینه‌ها و غیره و چه از جهت خدماتی که در بخش امور دارو در سازمان به بیمه‌شده‌ها در پیش از انقلاب داده می‌شد. چگونه بود و چه روندی را طی کرد تا برسیم به این جا که از آن به بعد چه شد؟

یعنی تقریباً این فرمایش شما برمی‌گردد به امور دارویی سازمان بیمه‌های اجتماعی. در آن زمان من ضمن این که داروخانه بوم آورده شدم به سازمان مرکزی در امور دارویی و معاونت درمان که دارو یک اداره‌ای بود در امور درمان. مسؤلیت اداره تحویل و پخش سازمان بیمه‌های اجتماعی به من سپرده شد سال ۱۳۵۱ فکر می‌کنم یا شاید اواخر ۴۹ یا اوایل ۵۰ همین حدودها. امور دارویی سازمان بیمه‌های اجتماعی به این شکل بود که ما یک انبار مرکزی بسیار بزرگی در سازمان بیمه‌های اجتماعی داشتیم که الان آن محل تبدیل شده به امور اداری سازمان تأمین اجتماعی ساختمان مفصلی است که ته آن ساختمان دوقلوهای برج وزارت کار است محل کار ما آن جا بود. حالا دوجور خرید داشتیم یک خرید داخلی، یک خرید خارجی در راس تمام این خریده‌ها سپهبد دکتر ایادی بود یعنی همه کاره مملکت. کمیسیون خرید دارو تشکیل می‌داد که من و چند تن از روسای سازمان هم حضور داشتیم. من به عنوان مسؤل تحویل و پخش دارو، رئیس اداره دارو، مدیر و تعدادی از مسوولان دیگر همه عضو آن

کمیسیون بودیم. ایشان طبق درخواستی که ما کرده بودیم اگر به عنوان خرید داخلی و آن چه که در داخل داشتیم بود را از کارخانجات داخلی خریداری می‌کرد و آن چه که نداشتیم را سفارشات خارجی تصویب می‌کرد و با نمایندگانی که داشتند این‌ها می‌رفت به خارج و خرید می‌شد و می‌آمد تحویل ما می‌شد و چه انبارهای مفصلی و چه خریده‌های مفصلی. مثلاً ۲۰۰ صندوق آمپول ب کمپلکس B12 و غیره. حالا این دوا می‌آمد در سازمان اصلی سازمان خدمات تأمین اجتماعی، از تمام درمانگاه‌ها و بیمارستان‌هایمان در سراسر مملکت درخواست‌های دارویی را در فرم‌هایی که به آنان داده بودیم درخواست می‌کردند و این درخواست‌هایشان می‌آمد در اداره دارویی سازمان بررسی می‌شد و وقتی مورد تأیید قرار می‌گرفت برای ارسال دارو به آن جاها به من ابلاغ می‌شد. طبق تصویری که کرده بودند ما دارو را تفکیک و قفسه‌بندی می‌کردیم و با عواملی که داشتیم تمام نیازهای اعلام شده را مطابق درخواستشان به درمانگاه‌ها و بیمارستان‌های سراسر مملکت از جمله تهران می‌فرستادیم. در هر صورت داروهای مورد نیاز سازمان این جوری تهیه و پخش می‌شد. آن وقت یک اجازه‌ای به درمانگاه‌ها و بیمارستان‌ها داده بودند که اگر بعضی از نسخه‌هایی را که برای بیمه‌شدگان صادر می‌شد که ما نداشتیم تا یک مبلغی خودشان، تک نسخه صادر و از بیرون تهیه بکنند و به بیمه‌شدگانشان بدهند یعنی از طریق درمانگاه آن چه که داشتیم به بیمه‌شده داده می‌شد آن چه که (یکی، دو قلم) نداشتیم هم خرید می‌شد و به آنان می‌دادند به طوری که بیمه‌شدگان لنگ نمانند حالا درمانگاه‌هایمان هم یک وقت می‌بینی هزار نسخه

تا دواساز و چند تا پزشک متخصص می‌نشستند و فارماکوپه‌ای به‌عنوان فارماکوپه ژنریک را برای بیمه‌های اجتماعی تهیه می‌کردند و خرید داروهای بیمه‌های اجتماعی بر مبنای نام ژنریک مثلاً کلرامفنیکل خریداری می‌شد نه کلرومایستین.

← سؤال ما این است که بالاخره قبل از انقلاب ارتش بود، شیر و خورشید بود، شرکت نفت بود، سازمان تأمین اجتماعی یا بیمه‌های اجتماعی و بنگاه کل دارویی کشور بودند. آیا این‌ها فرمولر مشترک داشتند یا هر کدام از این مؤسسات و سازمان‌ها فرمولر جداگانه داشتند؟

دقیقاً فرمولر جداگانه داشتند. ما اصلاً تضاد پیدا می‌کردیم با شرکت نفت، می‌گفتیم شرکت نفت هر چه پول دارد می‌تواند خیلی کارها بکند از انگلیس دوایش را بیاورد ولی تأمین اجتماعی با بودجه‌ای که دارد با فارماکوپه خودش که مورد تأیید کارشناسان بیمه‌های اجتماعی است باید این کار را انجام دهد.

← فرض می‌کنیم در شهر مثلاً اهواز هم ارتش برای خودش درمانگاه و فرمولر داشت هم شرکت نفت و هم سازمان تأمین اجتماعی. آیا هیچ برخوردی در ارتباط با تأمین دارو وجود نداشت. چون مثلاً یک طبیبی امکان داشت صبح در شرکت نفت باشد عصر در تأمین اجتماعی. بعد نوشتن نسخه‌هایش در ارتباط با این قضیه مشکلی ایجاد نمی‌کرد؟

تا آن‌جا که من یادم می‌آید هیچ ارتباطی ما با سایرین نداشتیم جز ارتباط با نماینده مشخص خودمان در درمانگاه سازمان تأمین اجتماعی و فرم دارویی که داشت و باید طبق آن فرمول عمل می‌کرد.

هزار بیمه شده داشت. این به این ترتیب دقیقاً فرم مسایل دارویی و تولید دارو و پخش دارو در سراسر مملکت بود. این کار را ما داشتیم برای قبل از این که تأمین اجتماعی بشود. وقتی شد تأمین اجتماعی این مساله از دست سازمان بیمه‌های اجتماعی خارج شد و افتاد به دست آن گروهی که دکتر آرام و امثالهم ایجاد کرده بودند و متعاقب آن در تأمین اجتماعی آن فرم داروهای ما از بین رفت و نیازشان را می‌توانستند از یکی از مراکزی که خودشان درست کرده بودند یا انبار وزارت بهداشت تهیه کنند. یعنی رابطه سازمانی در بخش درمانی و دارویی بیمه‌های اجتماعی قطع شد و دیگر دست خودشان نبود. افتاد دست وزارت بهداشت و تشکیلات بعدی که به‌وجود آورده بودند تا وقتی که انقلاب شد و دیگر تقریباً همه آن طرح‌ها به هم خورد و هر کسی برای خودش می‌توانست خرید کند، هر درمانگاهی برای خودش هر بیمارستانی برای خودش و این که الان چه فرمی دارد من دیگر به درستی نمی‌دانم.

← آقای دکتر، اگر دوباره برگردیم به قبل، بنابراین، نتیجه می‌گیریم که آن زمان شما یک فهرست دارویی یا فرمولر دارویی در سازمان بیمه‌های اجتماعی داشتید، درست است؟

بله

← حال سؤال ما این است که این فهرست را کدام گروه تعیین می‌کردند؟ گروه مثلاً متخصصین مختلف پزشکی در سازمان یا کمیسیون خاصی؟ حالا من یک جمله معترضه خدمتتان عرض کنم. اولین بار که نام ژنریک دارویی در کشور مطرح شد، در سازمان بیمه‌های اجتماعی بود. به این صورت که به وسیله کمیسیونی که به قول فرمایش شما چند

← ببخشید آقای دکتر، تأمین نیاز مراکز درمانی سازمان براساس بودجه‌ای بود که از قبل پیش‌بینی شده بود یا هر قدر که درخواست داشتند تأمین می‌شد؟ فرض می‌کنم تأمین اجتماعی اصفهان برایش معلوم می‌شد که امسال بودجه دارویی اش ۱۰ میلیون تومان است. بنابراین، آیا در حد بودجه نیازشان تأمین می‌شد یا به هر میزانی که آن‌ها درخواست می‌کردند، برایشان می‌فرستادند.

نه تأمین بودجه‌اش از نظر بودجه درمانی تمامش مربوط به خود سازمان بیمه‌های اجتماعی بود و تنها کاری که ارتباط با کار دارویی ما داشت این بود که برای ما با فرم درخواست بیمه‌های اجتماعی به هر میزانی که مصرف خودشان است اعلام نیاز کنند. بلکه مصرف اصفهان خیلی بیشتر از مصرف مثلاً شهرستان ملایر بود. درخواستی که آن‌ها می‌کردند این درخواست‌های دارویی می‌آمد در اداره دارویی بررسی می‌شد اگر تشخیص داده می‌شد که این درست بنا به مثلاً مصرفی که دارند درخواست شده است برایشان می‌فرستادیم اما اگر برآورد مصرف ۱۰۰۰ تا کپسول کلرامفنیکل بود اما حالا ۱۵۰۰ درخواست شده است. در اداره دارویی ما این را بر مبنای آن مصرفی که مورد تأیید قرار می‌گرفت مثلاً ۱۵۰۰ تا تصویب می‌کردیم. مصوبه اداره دارویی روی آن فرم‌های به‌خصوص می‌آمد به انبارهای در اختیار ما و ما طبق آن چیزی که تصویب می‌کردند بسته‌بندی و ارسال می‌کردیم. حالا در اصفهان اگر آن‌ها با شیر و خورشید یک بحث دیگری بین خودشان داشتند یا با هر کجا به هیچ وجه دیگر تصور می‌کنم به کار ما ارتباطی نداشت.

← حالا شما این‌ها را می‌فرستادید برای انبارهای

مراکز استان‌ها یا مستقیم به درمانگاه و بیمارستان مربوطه؟

نه، درمانگاه و بیمارستان مستقیماً درخواست می‌کردند و ما مستقیماً به نام خودشان می‌فرستادیم. هنوز انبار کلی برای همه‌شان تشکیل نداده بودند البته، بعدها یک‌سری مسایل این‌چنینی پیش آمد.

← چون حجم خرید این سازمان طبیعتاً حجم بالایی بود، از هر کدام از اقلام، شما عمدتاً چه برای خرید داخل و چه برای خرید خارج ظاهراً بیشتر از طریق مناقصه عمل می‌کردید که هم قیمت تمام شده پایین‌تر و هم بهترین انتخاب را داشته باشید آیا همین‌طور بود آقای دکتر؟

صد درصد. عرض کردم کمیسیون که تشکیل می‌شد در رأسش دکتر ایادی بود، مدیر کل بهداری ما بود، مدیر دارویی بود، رئیس اداره دارویی بود، مسؤول انبارها بود با توجه به مصارفی که داشتیم درخواست می‌کردیم و کمیسیون نسبت به درخواست ما و مصارفی که داشتیم، خرید داخلی و خرید خارجی می‌کرد. ضمن این که نماینده سازمان بیمه‌های اجتماعی خودش هم در این کمیسیون بود. اگر این می‌زد فرضاً برای دارو ۲ میلیارد تومان پول گذاشته شده است این مناقصه این‌ها تبدیل می‌شد به ۳ میلیارد و او باید هماهنگ می‌کرد و کم می‌کرد و غیره. آن‌چه که آن کمیسیون تصویب می‌کرد و خرید می‌شد به ما سپرده می‌شد ما هم عیناً همان را بین درمانگاه‌ها و بیمارستان‌ها تقسیم می‌کردیم.

← آقای دکتر، قبل از این که تیمسار ایادی بیاید خرید را انجام بدهد و مسؤولیت خرید خارجی یا داخلی را از بیمه‌های اجتماعی بگیرد، آقای دکتر ابطرحی مسؤول بودند درست است؟ چطور شد

که دکتر ابطحی یا سازمان این مسؤولیت را منتقل کرد به ایادی؟

حالا عرض می‌کنم که دکتر ابطحی از ابتدای امر در آنجا دکتر ابطحی نبود که مدیر بشود. یک کارهای دیگر که قبل از این سازمان تازه تشکیل یافته و هنوز کمیسیون خرید دارو به آن معنا نشده بود، ابطحی را خود ایادی آورد آنجا ابطحی کرد. یعنی در زمانی که کمیسیون‌های خرید به ریاست ایادی تشکیل شده بود، ابطحی شد مدیر دارویی که قبل از آن این پست یا عنوان نبود.

← آیا قبل از این که تیمسار ایادی بیاید این مسؤولیت را بگیرد، خود سازمان (حالا یا بیمه‌های اجتماعی یا تأمین اجتماعی) امر تدارک دارو را انجام می‌داد؟

حالا به این شکل تا آنجا که من یادم است انجام می‌داد که من مثلاً در آن درمانگاه شماره ۸ سازمان که بودم، درخواست می‌کردم، سازمان دارو را برایم تصویب می‌کرد و می‌داد به آن داروخانه‌ای که زیر نظر سازمان بود (شما اگر یادتان باشد اصل سازمان بیمه‌های اجتماعی قبلاً روبه‌روی ژاندارمری بود در اول خیابان کارگر فعلی زیر آن یک داروخانه‌ای بود که دکتر میردامادی هم مسؤولش بود) ما درخواست را به سازمان می‌دادیم و سازمان درخواستمان را می‌فرستاد به این داروخانه، مال من این‌جوری تأمین می‌شد احتمال می‌دهم مال درمانگاه‌ها و جاهای دیگر را هم به چنین داروخانه‌ای می‌فرستادند تا قبل از این که به قول شما کمیسیون تشکیل شود و کل قضیه بیاید در انبارهای دارویی. به این شکل خریداری می‌شد من خوب یادم است که داروهای تأمین اجتماعی را برای درمانگاه شماره ۸ از آن

داروخانه می‌گرفتم.

← آیا در قبل از انقلاب در مراکز درمانی سازمان تأمین اجتماعی یا بیمه‌های اجتماعی که شامل بیمارستان‌ها، درمانگاه‌ها و داروخانه‌ها بودند، بازرسان ادارات نظرات فنی وزارت بهداشتی (از دارو یا از درمان)، برای نظارت به درمانگاه‌ها یا بیمارستان‌ها یا داروخانه‌های تأمین اجتماعی مراجعه‌ای داشتند؟ حق مراجعه داشتند یا خیر؟

بله، خود من بارها مأموریت داشتم به‌عنوان این که مثلاً شمال ایران را رشت و غیره را مورد بازرسی قرار دهم خصوصاً درمانگاه شماره ۲ رشت را که دکتر پورکاظمی مسؤول آن بود.

← شما عضو سازمان تأمین اجتماعی بودید. در یک تاریخی مثلاً مأمور شده بودید به وزارت بهداشتی یا وزارت رفاه. می‌خواهم بدانم که از وزارت بهداشتی نظارت فنی روی عملکرد درمان سازمان تأمین اجتماعی بود یا خیر؟

بله بود.

← چه موقع خرید خارجی و چه موقع ترخیص و چه موقع نگهداری که طبیعتاً باید تحت نظارت باشد، در هر سه مرحله بود؟ یعنی مثلاً درخواست خرید شما از شرکت‌های خارجی برای واردات باید زیر نظر وزارت بهداشتی می‌رفت و مسؤولی در آنجا آن را امضا و تأیید می‌کرد که وارد شود یا خیر؟

نه. دقیقاً شما مسایل را به یاد من می‌اندازید. من زمانی که مسؤولیت همان تشکیلات تحویل و پخش دارو را داشتم در عین حال با نماینده بیمه در ارتباط بودم وقتی که گمرک به ما ابلاغ می‌کرد که فلان سفارش دارویی شما وارد شده من نماینده دارویی خودم و نماینده بیمه را می‌فرستادم برای

تأمین اجتماعی و بیمه‌های اجتماعی؟
 ← نه به آن‌ها کار ندارم. می‌گویم که شما یا به نام تأمین اجتماعی یا به نام بیمه‌های اجتماعی بالاخره تدارک داروی آن سازمان قبل از انقلاب متمرکز بود، درمانگاه‌ها و بیمارستان‌ها می‌فرستادند به یک مرکزی، آن مرکز در تهران انبار داشت سفارشات را می‌داد یا از داخل یا از خارج خرید می‌شد بعد می‌آمد در آن انبار متناسب با درخواستی که هر مرکز درمانی داشت و فارماکوپه محدودی که داشت برایش ارسال می‌شد. بعد از انقلاب و حالا که در آن هستیم فارماکوپه عبارت از فهرست دارویی مملکت است یعنی هیچ محدودیتی برای هیچ درمانگاه و بیمارستانی چه خصوصی چه دولتی چه داروخانه وجود ندارد آن چیزی که در مملکت می‌آید همه حق استفاده دارند. بعد هم شرکت‌های پخش به سراسر کشور که دارو عرضه می‌کنند به درمانگاه و بیمارستان‌های تأمین اجتماعی هم دارو عرضه می‌کنند، در حد بودجه‌ای که آن‌ها دارند. می‌خواهم این دو تا روش را ببینم که کدام یک درست‌تر است تا دارو به مراکز درمانی تأمین اجتماعی برسد؟

همین‌جا خدمتتان عرض کنم که من از زمانی که دیگر قطع ارتباط کردم و بازنشسته شدم در اواخر مثلاً سال ۵۹ دیگر ارتباط آن چنانی که اصولاً دارو چطور تهیه می‌شود و به چه کسی داده می‌شود ندارم و کلاً گذاشتم کنار. چرا چون آن قدر خسته شده بودم و مریض شده بودم و گرفتاری خانه و فوت خانمم را هم داشتم که کنار کشیدم. الان اگر از من سؤال کنید که درمانگاه و بیمارستان‌ها چطور دارو تهیه می‌کنند بنده نمی‌دانم از آن‌هایی سؤال کنید که

ترخیص داروها در آن‌جا یعنی از طریق خود ما این عمل انجام می‌شد. دقیقاً وزارت بهداشتی را نداشتیم تمام فارماکوپه‌ها و سند و این‌ها را که داشتیم دست نماینده بیمه و دست نماینده من بود، می‌رفتند به گمرکات و دارو را می‌گرفتند می‌آوردند و آن مقداری که ما درخواست کرده بودیم و کمیسیون درخواست کرده بود. بعضی وقت‌ها شرکت‌کنندگان یک حقه‌ای می‌خواستند بزنند. به این صورت که اگر ما یک میلیون آمپول درخواست کرده بودیم آن‌ها یک میلیون و دویست هزار تا سفارش می‌دادند وقتی وارد گمرک می‌شد، می‌خواستند با ترخیص ما دویست هزار آمپول خودشان را هم ترخیص کنند. من دقیقاً می‌نوشتم برای ما مصوبه کمیسیون یک میلیون است و غیر از یک میلیون یک دانه دیگرش هم مورد پذیرش ما نیست. یک میلیون را ترخیص می‌کردیم ولی آن دویست هزارتا را خودش هر کاری می‌کرد، پولی می‌داد، کاری می‌کرد با وزارت بهداشتی من نمی‌دانم. به هر حال کلیمی‌ها بودند یا فلان و مسایلی که داشتند.

← آقای دکتر، بعد از انقلاب پخش‌های دارویی فعال شدند و بعد به همه مراکز درمانی سراسر کشور چه بخش خصوصی چه ارتش چه تأمین اجتماعی مستقیم می‌روند دارو را تحویل می‌دهند. البته، تحت بودجه‌ای که هر سازمانی دارد. شما این دو تا را اگر بخواهید مقایسه کنید، نحوه تدارک و تحویل داروی قبل از انقلاب و امروز در ارتباط با عرضه دارو به مراکز درمانی کدام یک از این‌ها به نظر شما درست‌تر است؟

فرمایشتان را این‌جور متوجه شدم شما مساله قبل از انقلاب و بعد از انقلاب را مطرح می‌کنید یا مساله

از بودجه استفاده بهینه می‌شده و غیره یک مشکل که به وجود آمده علی‌رغم همه زحماتی که تمام عزیزان در آن دوره می‌کشیدند که خود من وقتی مراجعه می‌کردم به درمانگاه‌ها و بیمارستان‌ها حجم مراجعه مردم را می‌دیدم و پزشکان و داروسازانی را که آن‌جا زحمت می‌کشیدند، همیشه می‌گفتم این‌ها یکی از زحمت‌کش‌ترین آدم‌های این مجموعه در صنف پزشکان هستند ولی نهایتاً واقعاً می‌دیدم که مردمی که از آن‌جا می‌آیند بیرون اکثراً ناراضی هستند و می‌گویند که این‌ها یک سری گج است که می‌دهند و پزشک همیشه از قبل نسخه‌اش را نوشته و غیره که این‌ها برمی‌گردد به نکات ظریفی که در بحث رقابت بین تولیدکنندگان و واردکنندگان و نوع مصرف و رابطه پزشک با بیمار قابل بحث و بررسی است یعنی نمی‌شود چشم را روی این‌ها بست ولی این که چه روشی اتخاذ شود و در کنارش چه روش‌های نادرست دیگری اتخاذ نشود که مردم این تفاوت را به حساب سیاست‌های غلط بگذارند، خودش نکته ظریفی است. من فکر می‌کنم تجربه و دانش شما و تعلق خاطرتان به این حرفه و حساسیتان به این روابط اجتماعی مردم و اهل حرفه می‌تواند کمک کند که اگر واقعاً این نکته وجود داشته، پاشنه آشیلش کجا بوده چه آن موقع و چه الان. اصلاً من فکر می‌کنم که بحث مطرح شدن A، B، C، D، گروه‌های چهارگانه دقیقاً جایگاهش این‌جا بوده و گرنه کسی نباید جرأت کند چنین حرفی را بزند. چون آمدند گفتند که آقا اصلاً ما به این نتیجه رسیدیم که به خاطر این تفاوتی که وجود دارد یک‌سری سوءاستفاده‌هایی دارد صورت می‌گیرد پس بیایم

سرکار هستند. اما من روش متمرکز را بیشتر تأیید می‌کردم تا غیرمتمرکز را. متمرکز یکنواخت می‌شد برای همه چه بودجه داشته باشد چه نداشته باشد، به یکی بودجه کم بدهند، به هر دلیلی به یکی زیاد بدهند، برای یکی خرید بکنند، برای یکی خرید نکنند، دست فلان بیمه شده خوبش برسد، دست آن یکی بدش برسد این‌ها را من تأیید نمی‌کردم. یکنواخت به همه یک جور می‌رسید.

← منظورتان این است که مثلاً بیمه‌های اجتماعی یا سازمان تأمین اجتماعی هم باز فرمولر خاص خودش را داشته باشد؟

بله من معتقدم که اگر تمرکز داشته باشد این مساله برای این که واقعاً بیمه شده ما فرق نمی‌کند چه کسی باشد چه من، چه شما، چه کارگر این‌جا این‌ها دیگر همه باید یکنواخت باشد و فرقی بین من و دیگری وجود ندارد. او مریض است من هم مریضم. باید یکنواخت باشد و به همه یک جور دارو برسد. تخفیف بودجه و کم و زیاد کردن و به این کم دادن به او زیاد دادن و به این فرد این دارو را بدهند به او زیاده‌تر یا بهتر بدهند من از ابتدا این‌گونه تبعیض‌ها را قبول نداشتم.

← یک نکته‌ای اینجا هست که من فکر کنم در آن زمان وجود داشته، الان هم وجود دارد و تا زمانی که ما واقعاً تکلیف این را چه در بحث سیاست‌گذاری و چه در بحث اجرا و نظارت روشن نکنیم هم‌چنان این مشکل وجود خواهد داشت. من یک فلاش‌بک می‌زنم به گذشته دور که قطعاً شما کاملاً لمسش کردید بعد می‌آییم به وضعیت فعلی. من دقیقاً به خاطر هست همان زمان که شما می‌فرمایید به صورت متمرکز تهیه می‌شده و نظارت دقیقی بوده و

این‌گونه عمل کنیم که آن را هم شما می‌فرمایید که بستر سوءاستفاده‌های دیگری شد. الان نکته اساسی این است که واقعاً ما اگر قرار است که تحت عنوان یک‌سری خدمات حمایتی به اقشاری از جامعه یک سرویس‌هایی را بدهیم که آن‌ها از محل یک بودجه مشخصی که محدود هم هست تأمین می‌شود، این چهارچوبش چگونه باید باشد و احیاناً ما به سبک تأمین آزاد همین محصولات یا با کیفیت بهترش هم در کشور معتقد هستیم، اگر آن را هم بخواهیم داشته باشیم در کنار این، آیا کنتراست این‌ها تا این حد زیاد واقعاً می‌تواند قابل تحمل باشد؟ امکان تداوم دارد؟ یا نه شما می‌فرمایید که آقا ما اتفاقاً در فلان سال مطالعه کردیم، در فلان کشور دیدیم که الگوی بسیار خوبی عمل شده و خیلی هم موفق بوده است.

من بزرگ‌ترین اشکالی که از همان زمان‌ها تا حالا هم معتقدم دارند این است که نسبت به امور دارویی مملکت فرهنگ‌شناسی و کار فرهنگی انجام نشده است. در همان زمان‌ها که من می‌دیدم چه داروهایی با چه کیفیتی خریداری می‌شود از بیمه شده خودم و بیمه‌های شما می‌شنیدم که این‌ها گج است و واقعاً رنج می‌بردم. هر کاری که می‌کردم که بقبولانم که آقای کارگر محترم یا آقای کارمند محترم گج نیست این فلان دارو است الان هم ما معتقدیم که در همین داروخانه ما کارمند می‌آید نسخه به دست، مریض بالا خوابیده همین کلمه را الان به کار می‌برند که این گج‌ها را امروز به خورد من دادید که مثلاً درمان شوم؟ خوب این چه چیزی را لازم دارد و می‌طلبد از همان زمان تا حالا؟ بارها و بارها گفتیم شما در کجای این همه سوابق رادیو تلویزیونی مملکت شنیدید که ماهی

یک بار، یک ساعت وقت بگذارند برای شناساندن امر دارو، داروسازی و حتی دکتر دواساز در مملکت. من چقدر زجر این داستان‌ها را کشیدم. کجا شما دیدید؟ اگر فرهنگ‌سازی در مورد اصولاً این که ای بیمار! فکر نکنی دارو همیشه برای تو خوب است که بخوری، گاهی ممکن است که همین دارو پدرت را هم در بیاورد و تو باید بفهمی، باید اطلاعات و آگاهی و فرهنگ لازم را برای مصرف دارو از نظر درمان خودت داشته باشی. تا این را انجام ندهیم، من معتقدم این فرهنگ از ما ساقط نخواهد شد چون الان هم شاهد و ناظرش هستیم. آن موقع خیلی شدیدتر الان یکی مقدار کمتر. منتها واقعاً الان دارو چگونه تهیه می‌شود خود شما باید بهتر بدانید. من گاه‌گاهی یک سر به انجمن مان می‌زنم ولی آن‌جا که این کار را نمی‌کند، آن‌جا مساله دفاع از این که دارند کلاه من را به عنوان دواساز از سرم برمی‌دارند خوب دیوان عدالت اداری می‌گوید توی دواساز که هستی که تعرفه می‌خواهی که نامه‌ای همین پارسال نوشتم به دیوان اداری که آقایانی که آن‌جا هستند اصلاً دارو را می‌شناسید؟ واقعاً سرم درد می‌کرد برای این کارها. دکتر دواساز می‌دانید کیست که این حق تعرفه را به او دادند. شما به یک دندان‌پزشکی که مثلاً با ۳۳ تا دندان کار می‌کند ۱۰ هزار تومان تعرفه می‌دهید ولی تعرفه ۹۵۰ تومان یک دواساز را تو می‌خواهی بزنی (تقلیل بدهی)؟ شما به این توجه کنید که من ۱۴ جلسه در کمیسیون بهداری مجلس حضور پیدا کردم و برای اخذ تعرفه ۵ تومان و ۱۵ تومان تلاش کردم تا مراحل بعدی که حالا شده ۹۵۰ تومان، خوب این‌ها فرهنگ‌سازی لازم دارد تا این فرهنگ‌سازی را نداشته باشیم و تا مردم را آگاه نکنیم به استفاده

است که شما به یک جایی رسیدید که شدید عضو هیات مدیره انجمن داروسازان و دبیر آن. بالاخره فعالیت این انجمن از یک تاریخی شروع شد و یک سابقه‌ای را پشت سر گذاشت و بعد از آن هم سالیان سال شما در این انجمن فعالیت داشتید، از همین روال و روند تاریخی برای ما بفرمایید.

چه سؤال جالبی را فرمودید. من این تاریخچه را بارها و بارها به مجله انجمن دادم و چاپ هم شده در قسمت‌های مختلفش. اگر بخواهید شما خلاصه قضیه را بدانید از سال ۱۳۹۵ ما در مملکت یک نفر دکترای داروساز هم نداشتیم. تنها ۴ - ۳ تا داروساز از کشورهایی نظیر ترکیه و فرانسه و آلمان و بلژیک آمده بودند در دارالفنون و یک سری مسایل مربوط به دارو و اصلاً اسم دارو را برای این مملکت آورده بودند در حالی که ما در کوچه پس کوچه‌های مملکت یک دک‌هایی را به نام دواخانه، نه داروخانه داشتیم که هر کسی از پدرانش سینه به سینه یک چیزهایی را یاد گرفته بود، یک دکانی باز کرده بود در کوچه فلان تهران یا شهرستان‌ها به عنوان دواخانه که بعداً اسم عطاری روی خودش گذاشت، از گیاهان دارویی شروع کردند، ریشه و ساقه و برگ و گل این‌ها را می‌گرفتند با هم قاطی می‌کردند و آب رویش می‌ریختند و یک مقدار الکل هم رویش می‌ریختند و پماد وازلین هم به آن اضافه می‌کردند و این می‌شد درمان دارویی مملکت. یک هم‌چنین دواخانه‌هایی ما در سطح مملکت داشتیم البته به تعداد خیلی کمی. این‌ها یک سری مشکلاتی پیدا کردند که خیلی‌ها سربه‌سرشان می‌گذاشتند. هر کسی یک گوشه برای خودش یک جور طبابت می‌کرد حالا به دکتر نمی‌فرستادند خودشان یک چیزهایی می‌دادند ملت

دارو، تا بهشان نگوئیم دارو طبق معمول که می‌گویند یک تیغه دولبه‌ای است که یک لبه‌اش درمان است یک لبه‌اش پدرت را درمی‌آورد، بیخود و بی‌جهت نیا حرص بزن برای گرفتنش. یا مثلاً اگر ۱۰۰ تومان پول بیمه می‌دهی خیال بکنی که حتماً باید این ۱۰۰ تومان را دریافت بکنی نه این ۱۰۰ تومان روی هم می‌ماند که اگر یک وقت ۱۰۰۰ تومان احتیاج داشتی برایت مفید واقع شود.

فرهنگ‌سازی را من مؤثر می‌دانم و تا به حال اگر نشده است این را نوعی قصور می‌دانم، تفاوتی ندارد چه بعد از انقلاب یا قبل از انقلاب باشد.

← من فکر می‌کنم این بحثی که شما اشاره فرمودید بسیار بحث جدی و ارزشمندی است برای ما هم مهم است که از نظر شما آن جاهایی که می‌توانند در این بحث فرهنگ‌سازی ایفای نقش کنند، کجاها هستند که واقعاً اگر فرصتی شود سر این مزاحمتان خواهیم شد، منتها چون فرصت کم است اگر اجازه بدهید آن بخش‌هایی را هم خدمت شما داشته باشیم که اصلاً خاطرات شما از گذشته انجمن داروسازان که قبلاً چه بوده و اسمش چه بوده و چه نقشی ایفا می‌کرده و این که اصلاً بنیان هسته مرکزی‌اش چه زمانی گذاشته شد و بعد تا به امروز رسید را هم بفرمایید ممنون می‌شویم. خیلی وارد جزئیات نمی‌شویم فقط چگونه آغاز شد و چه روند تغییراتی داشت. مثلاً شما می‌فرمایید چهار مرحله بوده، مرحله اول شکل‌گیری، دوم ارتقا به سطح فلان یا حضور داروسازان بیشتری و نقطه‌نظرانشان یا کلنچار رفتن با شرکت‌های داروسازی بوده یا با نظام درمانی بوده است و .. در واقع توضیحی که از شما انتظار داریم این

می‌خوردند. برای هماهنگ کردن کارهای خودشان در سال ۱۳۹۵ آمدند یک تشکیلاتی به وجود آوردند به نام هیات اتحادیه دواسازان ایران. تصادفاً من یک عکس جالبی از اولین هیات مدیره این تشکیلات با کلاه‌های پهلوی روی سرشان دارم. این هیات ۱۰ سال طول کشید که با هم هماهنگی می‌کردند که چه جور پماد را بسازیم، چه جور برگ‌ها را قاطی بکنیم، چه جور گرفتاری‌های بین خودمان را برطرف کنیم.

← آیا آن‌ها مدون می‌شود؟

مدون شده ولی تدوینش را که به صورت خبرنگارهای هم منتشر می‌کردند من هر چه کوشش کردم به دستم نرسید و نفهمیدم اما می‌دانم که یک خبرنگارهای هم بوده. برای این که آن عکس را که پیدا کردم، این حرف‌ها هم همراهش بود.

این هیات اتحادیه ۱۰ سال طول کشید تا سال ۱۳۰۵، سال ۱۳۰۵ که تغییر سلسله قاجاریه به پهلوی و آن بحث‌هایی که از نظر سلسله پهلوی ما معتقدیم که چقدر کارشکنی بوده و فشار بوده و استثمار بوده و هر چه که از نظر انقلابی اسمش را می‌گذاریم، همه مسایل مملکت تعطیل می‌شود از جمله این اتحادیه. یعنی جلوی فعالیت آن گرفته می‌شود چون آن سیستم سرکار آمده بود. اما در مقابلش چه به وجود می‌آید؟ از سال ۱۳۰۵ تا سال ۱۳۰۹ تلاش می‌شود تا مساله فرستادن دانشجویانی از ایران برای گرفتن مدارک علمی در رشته‌های مختلف به نتیجه برسد.

← **ظاهراً زمان رضاشاه تعداد زیادی را به خارج از کشور و بیشتر هم به فرانسه فرستادند.**

سال ۱۳۱۰ بنا به توصیه‌ای از طرف تشکیلات رضاشاه به کشورهای خارج از جمله فرانسه برای تربیت متخصص در رشته‌های مختلف و از جمله

برای تربیت ۴-۳ نفر داروساز که بچه‌های همان پدران هیات اولیه بودند می‌شود که این‌ها همه دیپلمه دارالفنون بودند که برای رشته‌های دارویی فیزیک، شیمی و غیره بورسیه می‌فرستند، ۴ نفر را که من اسامی آن‌ها را خوب به یاد دارم برای دارویی می‌فرستند و من حق دارم این‌جا یک خدا بیامری برای همه‌شان بگویم، چه طاغوتی بودند چه نبودند. مهدی نامدار، صادق مقدم، فتح‌اله اعلم و هوشنگ نظامی، این چهار نفر برای فراگرفتن علم دارویی به دانشگاه سوربن فرانسه می‌روند که پسران همان هیات بودند. این‌ها می‌روند و درس داروسازی را می‌خوانند و به عنوان اولین دکترهای داروساز به مملکت برمی‌گردند که همه از اساتید من بودند. این‌ها اول می‌روند در مدرسه طب و دارویی که در دانشگاه که هنوز دانشگاه نشده بود امور دارویی را تدریس می‌کنند بعد در این فاصله دانشگاه تهران تأسیس می‌شود دانشکده پزشکی به وجود می‌آید و این‌ها می‌شوند استاد داروسازی دانشکده پزشکی تهران، زیر نظر پروفیسور اوبرلین رئیس دانشکده پزشکی. این‌ها خاطراتی است که خدا برای من نگه داشته. آن‌جا که تدریس داروسازی می‌کنند، داروساز هنوز نمی‌گیرند، پزشکان را وارد می‌کنند به امور دارویی اما به فکر تأسیس دانشکده داروسازی برمی‌آیند و همین چهار نفر، دانشکده داروسازی تهران را تصویب می‌کنند و به وجود می‌آورند و بعد خودشان رئیس و اساتیدش می‌شوند، دانشکده داروسازی تهران در سال ۱۳۱۳ تشکیل می‌شود.

← **آقای دکتر، این‌ها در حدود ۳-۲ سال در فرانسه دوره دیده‌اند؟**

خیر ۵-۴ سال دوره دیده‌اند.

◀ مگر سال ۱۳۱۰ اعزام نشده‌اند؟

نه قبلش، می‌دانم حداقل با ۴ سال سابقه دکترا را از آن جا می‌گیرند و می‌آیند. بعد این‌ها وقتی دانشکده داروسازی را در آن سال تأسیس می‌کنند بعد می‌آیند دانشجوی داروسازی بگیرند. دانشجوی داروسازی را هم جداگانه نمی‌گیرند، با کنکوری که برای دانشکده پزشکی می‌گذاشتند مثلاً ۳۰۰ - ۲۰۰ نفر قبول می‌شدند، ۱۰۰ نفرش را می‌بردند پزشکی، ۴۰ نفر می‌دادند داروسازی، ۴۰ نفرش را هم می‌دادند دندان پزشکی آن وقت این‌ها همین‌طور تربیت می‌شدند و دوره ۴ ساله‌اش تبدیل شد به دوره ۵ ساله که من خودم یکی از اولین فارغ‌التحصیلان دوره ۵ ساله هستم که دو سال هم برای پایان‌نامه و مراحل تکمیلی طی کردیم که سال هفتم به ما مدرک دادند. اولین تشکیلات ما که ۱۲۹۵ بود به هم خورد و تا سال ۱۳۲۲ ما دیگر هیچ تشکیلاتی نداشتیم جز این که دانشکده داروسازی تشکیل شده بود و دانشجو گرفته بود و اولین فارغ‌التحصیل دانشکده داروسازی را در سال ۱۳۱۹ تحویل مملکت دادند. خوب این‌ها وقتی فارغ‌التحصیل شدند، تعداد مثلاً ۱۰ تا ۲۰ نفر بودند مثلاً دکتر اعتصامی برادر پروین اعتصامی یکی از آن‌ها بود. این‌ها بعد از فارغ‌التحصیلی می‌آیند داروخانه‌هایی به شکل داروخانه‌های کشور فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی درست می‌کنند یعنی از حالت دواخانه‌ای درمی‌آورند و تبدیل به داروخانه می‌شوند. فارغ‌التحصیلان جدید این دانشکده که اسامی‌شان درست یادم نیست می‌بینند که مشکلاتی دارند، یکی این که اولاً آن چیزهایی که در دانشگاه برای داروسازی یاد گرفته‌اند، هیچ امکان اجرایش را در داروخانه ندارند دوم این که در داخل مملکت

هیچ کس این‌ها را به عنوان دکتر نمی‌شناسد. دکتر یعنی پزشکی که برود در مطب گوشی بگذارد. این چهار نفر شروع به فعالیت می‌کنند و قسم می‌خورند که ما تشکیلاتی را به وجود بیاوریم برای دفاع از مسایل خودمان. هم دفاع از کارمان و دفاع از عنوان‌مان. این چهار نفر دعوت می‌کنند از تعداد دیگری از داروسازانی که با خودشان بودند و اساتید دانشگاه و تعدادی هم از دواسازان غیر دکتر داروساز در جایی که شاید اسمش را هم کانون مهندسين گذاشته بودند، جلسات را در آن جا تشکیل می‌دهند و ایده‌شان را مطرح می‌کنند در حالی که دکتر نامدار و دکتر اعلم و غیره هم حضور داشتند و معتقد بودند که ما باید تشکیلاتی را در مملکت به وجود بیاوریم که حافظ منافع خودمان از نظر کاری باشد. آن جمع به ۱۱ نفر مأموریت می‌دهد که بروید و فکر کنید که چه تشکیلی به وجود بیاوریم. این ۱۱ نفر هم دقیقاً دکتر نامدار، دکتر اعلم، دکتر نظامی، دکتر اعتصامی و... هستند که اسامی‌شان را دارم. این‌ها می‌روند و تحقیق می‌کنند و یک نامی را که آن زمان‌ها بوده است و به دردشان می‌خورد انتخاب می‌کنند و تشکل‌شان را به نام «سندیکای داروسازان ایران» در سال ۱۳۲۲ به وجود می‌آورند. یک سال طول می‌کشد تا اساسنامه‌اش را می‌نویسند و می‌برند و به ثبت می‌رسانند و به هر حال با نام سندیکای داروسازان ایران آن را به ثبت می‌رسانند که من در اولین انتخابات هیات مدیره‌اش حضور داشتم ولی خودم نسبت به آن‌هایی که بودند بچه بودم و نمی‌توانستم عضو هیات مدیره شوم. سندیکای داروسازان ایران در سال ۱۳۲۲ رسماً با اساسنامه مشخصی که من اساسنامه‌اش را دارم آغاز به کار

او گفتند وزیری، عضو ساواکی، قدرت داری ۴ تا آدم آن جا نشستند و دارند با تو مخالفت می کنند؟ تو کارت را بکن به آن ها کار نداشته باش. او که خدا نیامرزدش (با وضع بسیار بدی هم از بین رفت)، دو کار کرد که هنوز هم که هنوز است ما داریم زجر این دو را می کشیم. اول این بود که اجازه تأسیس داروخانه را به غیر داروساز با یک آیین نامه ای داد. دوم این که آن دو داروخانه را هم اجازه داد که در شان را به بیرون باز کنند. هر دوی این اقدامات (به خصوص اولی) چه لطمه ای که به ما نزد چون هنوز هم که هنوز است ما دوگانگی داروخانه را در امر تأسیس داروخانه، داریم و در باب مخالفت مسؤول فنی و مؤسس داروخانه تاکنون چقدر من نوشتم و چقدر نوشتم و هم چنان ادامه دارد. وقتی این کار را برخلاف نظر هیات مدیره کرد، هیات مدیره جامعه داروسازان ایران با یک نامه سرگشاده بسیار مفصلی (اصل آن را من دارم) مخالفت با نظر بهداری و شخص وزیر را اعلام کرد، بنابراین، ما کلاً استعفا می دهیم (استعفای هیات مدیره) و تشکیل هیات مدیره جدید و کارش را با شما انجام دادند.

← آقای دکتر، این موقع اسم آن NGO سندیکا بود یا جامعه؟

نه شده بود جامعه داروسازان.

← پس می توانید بفرمایید که چه زمانی این اسم از سندیکا تبدیل شد به جامعه؟

دقیقاً از سال ۱۳۴۸ یعنی زمانی که شاه قلی مخالفت کرده بود ما نام سندیکا را برای مسایل دارویی لازم ندیدیم چون گفتیم سندیکا مربوط به امور کاری است، ما مسایل کاری نداریم که سندیکا داشته باشیم. در سال ۱۳۴۸ تشکیلات ما

کرد. من اسامی منتخبانشان را هم دارم. این سندیکا شروع به فعالیت می کند هر دو سال یک بار هم هیات مدیره اش عوض می شود و تا این اواخر هم به نام سندیکا بود. این سندیکا اختیاراتی مانند صدور مجوز، تأسیس داروخانه، تعیین فواصل داروخانه ها و این که چه کسی باید این کار را بکند را می گیرد و این ها همه هست تا وقتی که یک آدم طاغوتی عجیب و غریب به نام دکتر شاه قلی می شود وزیر بهداری. طبعاً عضو تشکیلات ساواک هم بود دیگر. این آقا وقتی که وزیر شد سهام دار بیمارستان پارس و بیمارستان دیگری به نام مهر بود. سهامداران دیگر رفتند به او گفتند حالا که وزیر شدی یک کاری بکن گفت چه کنم گفتند یکی داروخانه بیمارستان مهر و دیگری در بلوار است و مال خود بیمارستان است، در هر دو تایشان را به بیرون باز کن، بشود به عنوان یک دواخانه ای که هم از خارج استفاده کنند هم از داخل. پیشنهاد رفت به وزارت بهداری، وزارت بهداری تا آمد کاری بکند، ما در جامعه داروسازان متوجه شدیم که آن زمان ارتباط خوبی با وزارتخانه داشت همان طور که گفتیم تمام این اختیارات را هم وزارتخانه به سندیکا داده بود. در هر صورت وزیر بهداری تشکیلات را فرستاد به سازمان حقوقی وزارتخانه، سازمان حقوقی نظر داد که ما قراردادهایی با جامعه داروسازان ایران داریم که باید هر اختلاف و مساله ای را با آن ها در میان بگذاریم و نظر آن ها را بخواهیم و اقدام کنیم. در نتیجه، از جامعه داروسازان ایران خواستند و جامعه با قدرت پاسخ داد که ما مخالفیم. چرا؟ چون این کار یعنی از بین رفتن حق و حقوق داروخانه های دیگر. داروخانه بیمارستان طبق قوانین ما پروانه برای داخل بیمارستان دارد نه برای خارج. سهامداران رفتند به

شاه‌قلی بعد از ۱۴ سال انجامش داد و در نتیجه مشکلاتی که برای وضع دارویی مملکت به وجود آورد موسسان سرمایه‌گذاری داروخانه را می‌کردند مسؤول فنی حالا اون می‌خواست سرمایه‌اش را حفظ کند خرید و فروش هر چه دلش می‌خواست بکند، مسؤول فنی مسایل درمانی را باید دارو را طبق نسخه بدهد و غیره و تضادی که بینشان ایجاد شد و هنوز هم که هنوز است البته در سطح خیلی کمتری چون خیلی‌ها ایشان مردند و رفتند و دیگر الان نیستند. زمانی هم بود که تعداد داروسازها در مملکت بیش از ۱۰۰۰ یا ۱۵۰۰ تا نبود. الان ۱۵۰۰۰ دکتر داروساز در کشور داریم. بنابراین جامعه به وجود آمد و از سال ۱۳۵۰ رسمیت پیدا کرد تا سال ۱۳۷۰ بیست سال تمام، بهترین وظیفه را از نظر دارویی مملکت (تصویب روز ۵ شهریور به عنوان روز داروسازی تصویب تعرفه حق فنی داروسازان، انجمن علمی داروسازان، شورای عالی دارویی، شورای عالی داروخانه‌ها) به انجام رساندیم. بد نیست این جای‌یادی کنم از خدایا مرز مرحوم دکتر شایورد که چه خدمتی کرد برای این که این حضرات هر چه به مجلس نوشتند که آقا ما داروخانه را تأسیس کردیم ده سال و ۱۵ سال هم هست که داریم در داروخانه کار می‌کنیم دیگر این مسؤول فنی چیست که بالا سر ما گذاشتید؟ در سه دوره مجلس می‌دانید طرح‌هایی که به مجلس داده شد که هر سه دوره‌اش هم همه ما و من هم چه کوششی کردیم بماند که یکی پس از دیگری نفی می‌شد و کارشان به جایی نرسید اما کاری که کردند این بود که حضرات یک نامه‌ای نوشتند به رهبری و رئیس جمهور که آقای رهبر آقای رئیس جمهور ما هر چه به وزارت بهداشتی و

ثابت شد ولی در مجمع عمومی سال ۱۳۵۰ تصویب قطعی پیدا کرد که نام سندیکا تبدیل به نام جامعه داروسازان ایران شد.

به هر حال نامه سرگشاده رفت و در روزنامه هم منتشر شد و هیات مدیره هم استعفا داد، هیات مدیره جدید که به وجود آمد. اولین کاری که کرد همین تغییر نام سندیکا به جامعه بود و دیگریش رفع اختلافاتی بود که شاه‌قلی در اثر تصویب آن موضوع دو داروخانه به وجود آورده بود. بدیهی است که بعد از آن تمام تلاش‌های این هیات صرف خنثی کردن نظریات آن‌چنانی او و دفاع از دواساز و نفی مساله تبعیضی بود که او دامن زد. البته، ناگفته نماند، کاری که شاه‌قلی کرد درست است که به عنوان وزیر اگر نمی‌کرد زمین و آسمان به هم نمی‌خورد اما او یک منشأ قانونی برای این کار داشت. منشأ قانونی‌اش هم این بود که ما قانون ۱۳۳۴ را از نظر دارویی که داشتیم و داریم هنوز هم که هنوز است، ماده اولش نوشته بود هر کسی که درخواست بکند برای ایجاد یک مؤسسه درمانی مثل داروخانه، بیمارستان، آزمایشگاه و غیره، وزارت بهداشتی با تشخیص کمیسیون ماده ۲۰ که دارد، اگر صلاحیت این آدم را تأیید کرد، پروانه می‌تواند بهش بدهد اما بلافاصله بند دوم آن می‌گفت که این‌گونه مراکزی که تشکیل می‌شود باید یک مسؤول فنی داشته باشد که مسؤولیت مسایل خاص را برعهده بگیرد. برای دیگران کار نداشتند فقط آمدند سراغ داروخانه. داروخانه باید مسؤول فنی داشته باشد و مؤسس دیگری باشد. شاه‌قلی هم از این ماده استفاده کرد و گفت این به ما اجازه داده. این کی تصویب شده بود؟ سال ۱۳۳۴ تا سال ۱۳۴۸، ۱۴ سال انجام نشد ولی

تشکیلات دیگر می‌نویسیم هیچ کدامشان به داد ما نمی‌رسند شما به دادمان برسید. ما کسانی هستیم که ۲۰-۱۰ سال است در داروخانه سرمایه‌گذاری کردیم حالا این مسؤول فنی کی است برای کارهای دارویی ما. این در زمانی بود که دکتر شاپورد عضو کمیسیون امور درمانی بود و در دفتر رهبری و ریاست جمهوری هم به عنوان دکتر داروساز حضور داشت. رهبری زیر نامه حضرات خطاب به کمیسیون درمانی دستور رسیدگی می‌دهند که دکتر شاپورد آن‌جا نشسته بود که می‌گوید آقایون ما این‌ها را می‌دانیم که چه کسانی هستند نامه نوشتند الان شما که نمی‌توانید برای این‌ها کاری انجام دهید پس این کار را بسپاریم به دست جامعه داروسازان ایران تا در آن‌جا بررسی شود ببینیم آقایان چه می‌خواهند و چه می‌گویند. نامه را عیناً نوشتند به جامعه داروسازان ایران که خود دکتر شاپورد رئیسش بود و بنده هم دبیرش، دکتر شاپورد نوشت آقای دبیر به شکل مقتضی اقدام شود. حالا اقدام مقتضی چه بود؟ بنده بلافاصله ۸ نفر از آن حضرات را که در رأس تشکیلاتشان بودند دعوت کردم به جامعه. ۷ نفر هم از گروه داروسازان داروخانه‌دار خودمان که طبق اساسنامه داشتیم و جلسه‌ای تشکیل دادیم. ۸-۷ جلسه با این‌ها نشستیم که شما چه می‌خواهید، نتیجه هر جلسه را من به عنوان دبیر جامعه داروسازان گزارش می‌دادم به دفتر رهبری که امروز آمدند این را خواستند ما هم این کار را کردیم و ما هم درگیر موضوع هستیم و داروخانه‌های خودمان هم فرق نمی‌کنند چه مسؤول داشته باشیم و غیره. تا جلسه هشتم شد. ما داشتیم رسیدگی می‌کردیم، از کمیسیون بهداری به من زنگ زدند. دکتر زرگر رئیس

کمیسیون بهداری بود گفت فلانی الان شما نشستید دارید این کار را می‌کنید دو نفر از این‌ها آمده‌اند نشستند این‌جا و دارند باز طرح جدیدی به مجلس می‌دهند. من بلافاصله آدمم و حرفی به بقیه نزد رفتم به هیات مدیره گفتم خوب نتیجه این جلسه را هم گزارش دادم ضمن این که اضافه کردم که به محضر رهبر معظم برسانید که کار این‌ها به جایی رسید که تمام نتایج را ما گرفتیم جز یک کار را که ما نمی‌توانیم انجام دهیم. آقایان تصور می‌کنند ما این‌جا دانشگاهیم و می‌توانیم مدرک دکترای این‌ها بدهیم، در حالی که این کار از ما ساخته نیست ولی بقیه کارها را ما انجام دادیم و گزارش رفت به آن‌جا و معلوم است که چه پیش آمد. اعتراض شده بود اولاً که چرا گزارش به آن‌جا رفته و دکتر شاپورد چه کارهایی کرد و اسم آن‌جا را گذاشتیم شورای عالی داروخانه‌ها که معنی آن این بود که آن‌ها را هم آورده بودیم جزو داروخانه‌های خودمان و شورای عالی داروخانه‌ها از آن موقع که من تاریخچه تشکیل آن را هم نوشته‌ام و داده‌ام. این وضع به‌وجود آمد که تمام فعالیت جامعه داروسازان تبدیل شد به خنثی کردن تمام این مسایل و دستاوردهای قبلی خودمان. این رسید تا سال ۱۳۷۰. در سال ۱۳۷۰ قانون تشکیل احزاب و انجمن‌ها تصویب و ابلاغ شد. وزارت کشور اعلام کرد که اول برای احزاب تصویب و تشکیلاتشان انجام شد و بعد از احزاب آمد سراغ تشکیل انجمن‌ها مثلاً انجمن کلیمیان و غیره. بعد از این که آن‌ها را هم تشکیل داد، آمد سراغ تشکیل انجمن‌های علمی. خوب در نتیجه به ما ابلاغ شد که شما که نام جامعه داروسازان دارید الان باید تبدیل به نام انجمن بشوید، جامعه را به شما نمی‌دهند. پرسیدیم چرا گفتند چون

به نتیجه قطعی نرسیدیم تا این که اداره سوم سیاسی وزارت کشور به ما یک توصیه‌ای کرد و گفت شما مشکلاتتان را ببرید در نظام پزشکی مملکت با هم هر توافقی کردید نظام پزشکی به ما ابلاغ بکند. آمدند حضرات را دعوت کردند به نظام پزشکی، نظام پزشکی هم وضعش به هم خورده بود و آقای دکتر منافی را سرپرست گذاشته بودند که ایشان هم رفیق همه ما بودند. هم آن‌ها و هم ما رفتیم پیش دکتر منافی. حرف‌هایمان را زدیم هر دو گروه و در دو جلسه هر چه گفتیم دکتر منافی نتیجه‌ای نتوانست بگیرد. آخرش به من گفت بیا این‌جا و سمت راست خودش نشانند، خدا رحمت کند دکتر غرضی را هم سمت چپ خودش نشانند و به من گفت هرچه تو بگویی این‌ها قبول می‌کنند، به دکتر غرضی هم گفت هر چه هم که تو بگویی آن گروه قبول می‌کنند. من به بقیه کار ندارم شما دوتا هر توافقی با هم کردید به من اعلام کنید و ما اجرا می‌کنیم حالا دکتر غرضی چه کاره بود؟ مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی. من هم پله‌های تأمین اجتماعی را که همه را می‌دانستم و کارمند چندین ساله بودم. رفتم راه نمی‌دادند من گفتم من می‌روم اگر دکتر غرضی نخواست من را ببیند خودش من را بیرون می‌کند. در را باز کردم آن‌ها دیدند ما با هم ماچ و بوسه می‌کنیم، تعجب کردند. به دکتر غرضی گفتم دکتر منافی به من و تو واگذار کرده تو که بچه‌ها را می‌شناسی من هم که می‌شناسم. تمام ایده من این است که کوچک‌ترین چند دسته‌گی بین داروسازانی که در حال حاضر بر سرشان می‌زنند به‌وجود نیآوریم. می‌زنندمان و می‌کوبندمان چند نفر که بیشتر نیستیم پس بیا یک کاری بکنیم. اولاً یک کاری از دکتر غرضی خواستیم

شما در داروسازی فقط یک کار می‌کنید. ما برای هر گروهی هم یک انجمن می‌توانیم تشکیل بدهیم. نام جامعه را ما زمانی به کار می‌بریم که انجمن‌های مختلفی عضویت در این جامعه را داشته باشند. مثل جامعه جراحان ایران که انجمن‌های مختلف جراحی در آن هستند. ما که داروسازی بودیم و فقط یک داروسازی داشتیم یک نام به ما می‌توانستند بدهند خوب بلافاصله ما در هیات مدیره تصویب کردیم و به وزارت کشور ابلاغ کردیم که ما تشکیل انجمن داروسازان ایران را پیشنهاد می‌دهیم با اساسنامه که فرستادیم و مؤسسه هم هیات مدیره فعلی است. بنده مأموریت داشتم بیا و برو به اداره سوم سیاسی وزارت کشور را پیگیری کنم و چقدر آدم و رفتم تا حتی پیش وزیر کشور آقای محتشمی هم رفتم و به او گفتم و تا آمدند تصمیم بگیرند، یک نام دیگری هم جمعی از داروسازان داده بودند برای تشکیل انجمن اسلامی داروسازان که همکاران ما بودند که در مسایل اجرایی و دارویی مملکت و بیشتر در کارخانجات فعال بودند. من وقتی رفتم وزارت کشور اداره سوم سیاسی به من گفت آقا یا این‌ها باید با شما ادغام بشوند و یک اسم بدهید، یا شما با این‌ها. گفتم این نظر شما است اما من می‌خواهم بگویم این نود درصد داستان است در صورتی که آن‌ها تنها ده درصد اعضا را پوشش می‌دهند. یعنی اگر ۱۰۰۰ تا داروساز داریم ۹۰۰ نفرشان عضویت این‌جا را دارند، ۱۰۰ نفرشان آن‌جا هستند که تازه خود آن‌ها هم کارت‌های عضویت این‌جا را دارند. بنابراین، آن‌ها باید با ما قاطی شوند. جلسات مفصلی گذاشتیم با حضرات که دکتر آذرنوش بود، دکتر نیک‌نژاد بود همه بودند و با آن‌ها دوست و رفیق بودیم. بالاخره

این هیات مدیره مؤسس شش نفره را دارم و نامه‌هایش را که به نظام پزشکی نوشتم و رفتم پیش دکتر منافی گفتم بفرمایید این هیات مؤسس مشترک و این هم اساسنامه و امضاهاى مشترک. این هم من این هم دکتر غرضی. یک ماچ و بوسه‌ای با من کرد که می‌دانم که زحمت کشیدی و از جدایی جلوگیری کردی. جلوی روی من به اداره سوم سیاسی وزارت کشور تلفن کرد که این‌ها به توافق رسیدند و من قبول دارم. هیات امنای مؤسس به وسیله فالانی نامه‌اش را می‌آورد برایتان و بردیم دادیم. وزارت کشور هم من سه ماه تمام آمد و رفت کردم تا وقتی کمیسیون ماده ۱۰ وزارت کشور اساسنامه ما را تصویب کرد و تشکیل انجمن داروسازان ایران را رسماً تصویب و به ما ابلاغ کرد. ما در ابلاغش اولین جلسه مجمع عمومی را تشکیل دادیم از دکتر منافی هم دعوت کردم و به آقای معتمد (فکر می‌کنم) اساسنامه را دادیم و خواند و به تصویب مجمع رسید و من آن‌جا هرچه فشار آوردند از هیات مدیره کنار رفتم در سال ۷۱. گفتم من اگر بیایم می‌دانم رای خودم را می‌آورم اما وقتی آمدم با بودن بعضی‌ها نه می‌خواهم رئیس بشوم، نه می‌خواهم منشی بشوم، نه می‌خواهم دبیر بشوم و نه می‌خواهم زحمت بکشم. من را از هیات مدیره بگذارید کنار اما من در بازرسی که برای اولین بار بود که تشکیل می‌شد می‌آیم برای این که یک پل مستحکمی باشم بین جامعه داروسازان و انجمنی که تشکیل شده و این کار را کردم. هیات مدیره اولش تشکیل شد و دکتر غرضی انتخاب شد، دکتر شیبانی انتخاب شد، دکتر آذرنوش انتخاب شد، سه نفر. ۸ نفر از دوستان ما و من هم بازرس بودم هیات مدیره را تشکیل

که در آن ارتباط بد هم نیست که تاریخچه‌اش را داشته باشید، به او گفتم دکتر غرضی من کارمند این‌جا بودم شما تازه مدیرعامل این‌جا شدید. یک خیانتی در این‌جا قبل از انقلاب انجام شده این خیانت را تو بیا سرکوب کن و از بین ببر. گفت چی؟ گفتم درمان بیمه‌های اجتماعی را ازش گرفتند و آن تشکیلات را درست کردند. بیا اقدامی بکن امر درمان را دوباره برگردان به سازمان و این کار را کرد خدا رحمتش کند. بیمارستان‌ها و درمانگاه و همه چیزهای تأمین اجتماعی را گرفت اما اسم را عوض نکردند نام را نکردند بیمه‌های اجتماعی. همان تأمین اجتماعی ماند اما درمان را خودش گرفت. این کار را دکتر غرضی در همان جلسات کرد و من هم از دید خودم بسیار خوشحالم که این کار را کردم برای بیمه‌شدگان مملکت واقعاً خیلی مساله داشت. اما کار دومان که در ارتباط با مسایل خودمان بود سه جلسه با دکتر غرضی ما نشستیم جمع و تفریق کردیم و نوشتیم به این نتیجه رسیدیم که بیاییم یک هیات مؤسس مشترک تشکیل دهیم، سه تا را ما معرفی کنیم سه تا را دکتر غرضی و شش تایی با هم مشترکاً بشویم هیات مؤسس انجمن داروسازان ایران با یک اساسنامه. سه نفری که ما معرفی کردیم من بودم، دکتر واقفی بود و دکتر کشتکار و سه نفری که دکتر غرضی انتخاب کرد بعد از یک مدتی که باهاش کلنجار رفتم و نامه نوشتم، دکتر احمد شیبانی و دکتر مظلومی خدایامرز و دکتر نجفی بودند. این شش نفر ۸ جلسه در اتاق هیات مدیره تشکیل دادیم. واو به واو اساسنامه را که نود درصدش مال ما بود نوشتیم آن‌ها هسی تخفیف دادند یک چیزهایش را کم و زیاد کردیم که من باز در تشکیلاتی که دادم، امضای

دادند و اولین جلسه و آخرین گزارش جامعه داروسازان ایران را کتباً نوشتم دادم دست آقایون و جلسه را سپردم دست رئیس و دبیر جدیدی که تعیین کردند.

نتیجه رای گیری هم این گونه شد که دکتر غرضی رئیس شد، دکتر اذرنوش نایب رئیس، دکتر اصغر قدیری (که یک سال بیشتر نبود) دبیر و من هم بازرس شدم. جلسه تشکیل شد و انتخابات را انجام دادند یک ماه بعد متأسفانه دکتر غرضی تصادف کردند و فوت کردند و دکتر اذرنوش شد رئیس، دکتر کشتکار شد معاون تا بعدش که من می‌رفتم به عنوان بازرس و بعد از بازرس هم دیگر شرکت نکردم و به عنوان مشاور می‌رفتم در تمام جلسات تا الان هم که در بعضی از جلسات این‌ها به عنوان مشاور عالی می‌روم و در بعضی از جلسه‌ها ماهی یا دو ماهی یک بار شرکت می‌کنم. انجمن داروسازان ایران به این شکل تشکیل شد که هنوز هم ادامه دارد و چندین جلسه هم ازش گذشته و آخرین جلسه‌اش هم که حضرات همه نیامدند به یک دلایلی و من به عنوان رئیس هیات نظارت مرکزی انتخابات بودم هرچه فشار آوردند انتخابات را از بین ببرید گفتم قانون این است و من مجری قانون‌ام. قانون می‌گوید این دفعه دومش هر تعدادی هم آمدند... همان تعداد بر و بچه‌ها نیامدند اذرنوش نیامد، کشتکار نیامد، سعید واقفی نیامد، شیبانی نیامد هیچ کدام نیامدند. این عده‌ای که الان هستند انتخاب شدند یک تعداد جوانی هستند و کار هم دارند می‌کنند. یعنی انجمن سر جایش هست.

فقط سه دوره دبیر جامعه داروسازان ایران بودم قبل از انجمن. من شاید دیگر خیلی چیزها به یادمانده باشد، بنابراین، از شما خواهش می‌کنم یا خودتان یا اگر دوست داشتید در حضور من به انجمن مراجعه بفرمایید و هر سه کلاسور را جلوی‌تان بگذارید من نگاه بکنم و تأیید کنم که چیزی از آن‌ها کم نشده باشد. تمام آن‌چه که بخواهید از رزومه و بیوگرافی خود من از زمانی که متولد شدم تا حالا و تمام آن‌چه از ریزه‌کاری‌های اداره سازمان بیمه‌های اجتماعی می‌خواهید تا الان همه آن‌جا هست حتی تمام مکاتبات و پیشنهادات و تاریخچه‌ها.

← سؤال آخر این که، آیا قبل از انقلاب ما در ایران مرکز تولید دارو توسط سازمان بیمه‌های اجتماعی یا سازمان تأمین اجتماعی داشتیم یا خیر؟ چون بنگاه کل دارویی یک جایی داشت، دانشکده داروسازی یک جایی داشت. گویا سازمان تأمین اجتماعی هم در بیمارستان شماره دو با جای دیگر محلی برای این کار داشت. در این مورد اطلاعی دارید؟

اصلاً تا آن جایی که من یادم می‌آید برای تولید محصولات دارویی سازمان هیچ جایی را نداشت اما برای بعضی از مواد جنبی مثل گلیسیرین یدیه به یادم می‌آید که با یکی از کارخانجات یک قراردادی بسته بود که آن چیزهای مورد لزوم ما را که جنبه پرودوشیمی داشتند مثل تتنورید و گلیسیرین یدیه و این‌گونه موارد را آن‌ها تهیه می‌کردند اما برای دارو به هیچ وجه چیزی به خاطر نمی‌آید و برای پرودوشیمی‌ها نیز فارماکوپه تنظیم شده بود و مورد استفاده قرار داشت.

← آقای دکتر، آیا شما در دوره‌هایی که بعداً تثبیت شد، هیچ وقت دبیر نبودید؟
نه دیگر من در هیات مدیره نیامدم که دبیر باشم.